

تاریخ و تمدن اسلامی، سال دهم، شماره نوزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۳، ص ۲۰۳-۲۲۴

## زندگی‌نامه پیامبر اسلام(ص) پیش از رسالت: نقد و بررسی آراء رژی بلاشر<sup>۱</sup>

زیبا شفیعی خوزانی<sup>۲</sup>

دانش‌آموخته دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، گروه تاریخ و تمدن ملل

اسلامی، تهران، ایران

هادی عالم زاده

استاد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، تهران، ایران

### چکیده

بررسی انتقادی منابع تاریخ اسلام در اروپای سده نوزدهم میلادی، تشکیک و بی‌اعتمادی به همه منابع روایی و تاریخی اسلام را برای برخی از مورخان و سیره‌نویسان غربی در پی داشت؛ لیکن علی‌رغم این نتایج بدبینانه در نیمه نخست قرن بیستم چندین کتاب در شرح حال پیامبر(ص) تألیف شد که مؤلفان آن‌ها ضمن اذعان به اعتبار مشکوک روایات سیره و مغازی، معتقد بودند به کمک ذهنی نقاد، می‌توان سیره‌ای صحیح از پیامبر اسلام(ص) بر مبنای همین روایات تدوین نمود. یکی از این شرح حال‌های انتقادی کتاب *مسأله محمد، شرح حال نقادانه‌ای از پیامبر اسلام(ص)* تألیف رژی بلاشر (۱۹۰۰-۱۹۷۳م)، خاورشناس فرانسوی است. بررسی موردی دیدگاه‌های بلاشر پیرامون زندگی‌نامه پیامبر اسلام(ص) پیش از بعثت، نشان می‌دهد که اگرچه بلاشر سعی دارد تا به کمک قرآن، تنها منبع معاصر پیامبر، مجموعه اسناد معتبر موجود و برخی اطلاعات تکمیلی مربوط به حوزه زبان‌شناسی، قوم‌شناسی، تاریخ ادیان و ...، سیره‌ای صحیح و عالمانه و بدون جانب‌داری از پیامبر اسلام(ص) ارائه دهد، اما حاصل این تلاش، تدوین سیره‌ای است که پیش‌زمینه‌های ذهنی بلاشر و هم‌چنین برداشت‌های شخصی مبتنی بر دید علمی او، در بخش‌هایی از آن مشاهده می‌شود.

**کلیدواژه‌ها:** سیره‌پژوهی، پیامبر پیش از بعثت، شرق‌شناسان، رژی بلاشر، *مسأله محمد*.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۵/۱۴.

۲. نویسنده مسؤول، رایانامه: shafiee.ziba@yahoo.com

## مقدمه

در سده نوزدهم میلادی با انتشار آثار ابن سعد، طبری و ابن هشام در اروپا، چندین تحقیق عالمانه درباره تاریخ زندگی پیامبر اسلام(ص) صورت پذیرفت؛<sup>۱</sup> اما انتقاد از این منابع مسائل چندی را در بین خاورشناسان پدید آورد که حاصل آن تشکیک در روایات سیره و بی‌اعتمادی به همه منابع روایی و تاریخی اسلام و در نتیجه یأس از امکان نوشتن سیره‌ای صحیح از پیامبر(ص) بود؛<sup>۲</sup> لیکن علی‌رغم این نتایج بدبینانه در نیمه نخست قرن بیستم چندین کتاب در شرح حال پیامبر(ص) تألیف شد که مؤلفان آن‌ها ضمن اذعان به اعتبار مشکوک روایات سیره و مغازی، معتقد بودند به کمک ذهنی نقاد، می‌توان سیره‌ای صحیح از پیامبر اسلام(ص) بر مبنای همین روایات تدوین نمود. کتاب محمد،<sup>۳</sup> نوشته ماکسیم رودنسون،<sup>۴</sup> محمد و قرآن<sup>۵</sup> تألیف رودی پارت<sup>۶</sup> و شرح حال دو جلدی محمد در مکه<sup>۷</sup> و محمد در مدینه<sup>۸</sup> از موننگمری وات<sup>۹</sup> اسلام‌شناس اسکاتلندی آثاری از این دست هستند. نمونه دیگر از این شرح‌حال‌های انتقادی

---

1. Gustav Weil, *Leben Mohammed's nach Muhammed ibn Isḥāq*, Bearbeitet von *Abd el-Malik ibn Hischām*, Stuttgart, 2 vols., 1864; Aloys Sprenger, *The life of Mohammad*, Presbyterian Mission Press, Allahabad, 1851; William Muir, *The Life of Muhammad*, Edinburg, 1912.

۲. ایگناس گلدزیهر، لئون کایتانی و هانری لامنس از جمله این خاورشناسان به شمار می‌آیند. گلدزیهر ادعا کرد که عقیده یهود و نصاری مآخوذ از کتب مقدس، حتی برخی نظرهای فیلسوفان یونان در میان مسلمانان تحت عنوان گفته‌های پیامبر، به شکل حدیث رواج پیدا کرده است؛ در سال ۱۹۰۵ کایتانی مسأله بررسی منابع سیره را در مقدمه کتاب خود «سالنامه اسلام» دوباره از سر گرفت و به این نتیجه بدبینانه رسید که نمی‌توان به هیچ حقیقتی راجع به پیامبر اسلام(ص) از طریق حدیث دست یافت و باید تمام مواد حدیثی موجود را به عنوان اسنادی جعلی کنار گذاشت؛ از نظر لامنس نیز احادیث مرتبط با دوران رسالت، فقط نوعی تفسیر یا تفصیل برای روشن کردن، تکمیل کردن و حیات بخشیدن به اشارات قرآنی‌اند و بنابراین سیره هیچ چیزی غیر از یک ساختار پسین که با تلاش مجدانه و متعهدانه مفسرین مسلمان شکل گرفته، نیست و لذا از ارائه یک تاریخ واقعی از زندگی پیامبر(ص) ناتوان است. نک: Blachère, *le problème de Mahomet*, 9-10، هم‌چنین نک: کریمی نیا، ۱۴-۱۵).

3. *Muhammad*
4. Maxime Rodinson
5. *Mohammed und der Koran*
6. Rudi Paret
7. *Muhammad at Mecca*
8. *Muhammad at Medina*
9. Watt, W. Montgomery

کتاب *مسأله محمد، شرح حال نقادانه‌ای از پیامبر اسلام(ص)* تألیف رژی بلاشر<sup>۱</sup> (۱۹۰۰-۱۹۷۳م)، خاورشناس فرانسوی است. نظرات بلاشر در خصوص منابع سیره، روش وی در تدوین سیره و حاصل تحقیقات او در این کتاب، او را از پیشینیانش متمایز ساخته است.

رژی بلاشر پروفیسور مدرسه ملی زبان‌های شرقی پاریس، مدیر مؤسسه مطالعات اسلامی آکادمی پاریس و عضو آکادمی‌های قاهره و دمشق بود. *تاریخ ادبیات عرب از آغاز تا پایان قرن ۱۵ میلادی*<sup>۲</sup>، ترجمه قرآن<sup>۳</sup> به زبان فرانسه که یکی از بهترین ترجمه‌های قرآن به زبان‌های اروپایی شناخته شده است، «مقدمه‌ای بر قرآن»<sup>۴</sup> و چندین کتاب و مقاله در باب تاریخ و تمدن اسلامی وی را در شمار اسلام‌شناسان برجسته قرن بیستم قرار داده است.<sup>۵</sup>

بخشی از نظرات بلاشر درباره قرآن و حدیث به عنوان منابع تاریخ اسلام، در «مقدمه‌ای بر قرآن» که رامیار آن را با عنوان در آستانه قرآن<sup>۶</sup> به فارسی برگردانده، آمده؛ اما در مورد دیدگاه‌های بلاشر درباره سیره رسول اکرم(ص)، تاکنون تحقیقی صورت نگرفته و کتاب *مسأله محمد* نیز ترجمه نشده است.

بلاشر از سوی برخی محققین مسلمان، به عنوان دانشمندی بی‌طرف، با روحیه علمی قوی و به‌دور از اغراض شخصی شناخته شده،<sup>۷</sup> اما گاه نیز موضع‌گیری‌های خاص او باعث شده، از او به عنوان فردی مغرض یاد شود.<sup>۸</sup> در این تحقیق تلاش می‌گردد تا با بررسی موردی دیدگاه‌های بلاشر پیرامون زندگی پیامبر اسلام(ص) پیش از بعثت، شیوه سیره‌نویسی بلاشر، عوامل تأثیرگذار بر دیدگاه‌های او و همچنین میزان توفیق وی در تدوین شرح حالی صحیح و عالمانه از این بخش از زندگی پیامبر اسلام، ارزیابی شود.

1. Blachère, Régis, *Le problème de Mahomet, Essai de biographe critique du fondateur de L'Islam*, Paris, presses universitaires France, 1952.

2. *Histoire de la Littérature arabe des origines à la fin du xve*

3. *Le Coran, traduit de l'arabe*

4. *Introduction au coran*

۵. درباره زندگی و آثار بلاشر رجوع کنید به: Sylvette Larzul, «Blachère», *Dictionnaire des orientalistes de langue française*, Pouillon francois, 2008, 112; Henri Laoust, *Notice sur la vie et les travaux de Régis Blachère*, institut de France, 1977.

۶. بلاشر، رژی، *در آستانه قرآن*، ترجمه محمود رامیار، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ش.

۷. نک: حدیدی، ۴۱؛ معارف، ۱، پاورقی.

۸. حسینی طباطبایی، *نقد آثار خاورشناسان*، ۱۱۳.

### تولد پیامبر اسلام(ص)

از نظر بلاشر تولد پیامبر اسلام(ص)، مهم‌ترین اتفاق آن عصر محسوب می‌شود، اما همه چیز این رویداد در حاله‌ای از ابهام قرار گرفته است.<sup>۱</sup> او می‌گوید: تاریخ دقیق این تولد مشخص نیست؛ چرا که این تاریخ در کتب سیره به گونه‌ای رضایت‌بخش تعیین نشده و دو تاریخ متفاوت بین سال‌های ۵۶۷ و ۵۷۲ یا ۵۷۳ میلادی را نشان می‌دهد. بلاشر در توضیح این مطلب می‌نویسد: «به عقیده مفسران واژه عُمر (طول زندگی) در آیه "... و پیش از این در میان شما عمری زیسته‌ام"،<sup>۲</sup> دقیقاً دوره‌ای چهل‌ساله را مطرح می‌کند و از آن‌جاکه بنا بر کتب سیره، پیامبر(ص) پیش از اقامت در مدینه، مدت ده سال در مکه به تبلیغ رسالت خویش مشغول بود، دوران رسالت او از سال ۶۱۲ و در چهل‌سالگی آغاز شده؛ بنابراین بنیان‌گذار اسلام در سال ۵۷۲ متولد شده است؛ اما داده‌های روایی ابن‌سعد، حاکی است که پیامبر(ص) در سن ۶۳ یا ۶۵ سالگی رحلت کرده که تاریخ ولادت او را به سال ۵۶۷ یا ۵۶۹ میلادی<sup>۳</sup> مقارن با "عام الفیل"، یعنی سال لشکرکشی ابرهه به مکه در حدود سال ۵۷۱ یا بعد از آن می‌رساند.<sup>۴</sup> از نظر بلاشر اخباری که رحلت پیامبر(ص) را در شصت‌سالگی می‌دانند، بیشتر از اطلاعات دیگر مورد تردید قرار دارند. بنابراین او تفسیر «عمر» به دوره چهل‌ساله را به طور قطع بسیار توجیه‌ناپذیر می‌داند و معتقد است به استناد آیات مورد نظر قرآن، این واژه صرفاً به معنای «فاصله میان نسلی» یا «طول عمر متوسط زندگی انسانی» است و تنها نتیجه قابل قبول این است که تاریخ دقیق ولادت و آغاز دوران رسالت پیامبر اسلام(ص) مشخص نیست.<sup>۵</sup>

۱. بلاشر ضمن برشمردن وقایع مهم جهان در این زمان از قبیل به تخت نشستن ژاستین دوم در بیزانس، فرمان‌روایی باشکوه خسرو اول در ایران و احتمال رویارویی این دو قدرت بزرگ جهانی و لشکرکشی ابرهه به مکه، می‌نویسد: «با وجود این هیچ یک از این وقایع، در مقایسه با رویدادی دیگر، یعنی تولد پیامبر اسلام، کسی که می‌بایست تاریخ عصر قرون وسطی را متحول سازد، اهمیت چندانی در بر نداشت» (Blachère, *Le problème de Mahomet*, 28).

۲. قَدْ لَيْسَتْ فِيكُمْ عُمْراً مِّن قَبْلِهِ... (یونس: ۱۶/۱۰).

۳. ابن‌سعد، ۲۳۵/۲-۲۳۶.

4. Blachère, *Ibid*, 15.

5. *Ibid*.

## ارهاصات

در مورد «ارهاصات» بلاشر معتقد است که هنگام ولادت پیامبر(ص)، مادرش آمنه به سبب از دست دادن همسر، در تیره‌بختی به سر می‌برد و تولد پیامبر(ص) خیلی طبیعی و عادی سپری شد؛ اما سیره و نوشته‌های مدح‌آمیز برای جبران این گمنامی، معجزاتی را خلق کرده‌اند که در گوشه و کنار جهان تولد پیامبر(ص) را نوید می‌داد. اتفاقاتی نظیر تجلی نوری در شرق و غرب عالم، فرو ریختن کنگره‌هایی از کاخ خسرو پرویز در تیسفون، خاموش شدن آتشکده‌ها در ایران و ...، که بسیاری از آن‌ها در ادبیات مسیحی یا افسانه‌های بودایی نیز دیده می‌شوند.<sup>۱</sup>

باید توجه داشت که در کتب مهم سیره و تاریخ، چون سیره ابن هشام، طبقات ابن سعد و تاریخ طبری، در خصوص «ارهاصات» و آنچه بلاشر درباره شکستگی ایوان کسری و خاموش شدن آتشکده پارس آورده، مطلبی نیامده و ظاهراً نخستین کسی که در کتاب خود از این حوادث سخن گفته، یعقوبی است.<sup>۲</sup> افزون بر این، رسول خدا به نقل مورخان عرب در «عام الفیل» به دنیا آمد و مقارن با تولد او حادثه «اصحاب فیل» رخ داد که خود از معجزات بزرگ الهی و مؤید رسالت پیامبر اسلام(ص) به‌شمار می‌رود. اما با این‌که تاریخ‌نگاران در وقوع این حادثه متفق‌القول‌اند<sup>۳</sup> و در قرآن کریم نیز سوره‌ای<sup>۴</sup> به این واقعه عجیب اختصاص یافته، بلاشر هیچ اشاره‌ای به آن نکرده است.

## نام‌گذاری پیامبر اسلام(ص)

بنابر سیره‌ها، پیامبر اسلام(ص) پیش از تولد و در دوران بارداری مادرش آمنه، «محمد» یا «احمد» نامیده شد؛<sup>۵</sup> اما از آن‌جا که این کلمه به معنای «حمد شده» و «قابل حمد» می‌باشد، بلاشر این سؤال را مطرح می‌کند که آیا این اسم در حقیقت لقب یکی از خدایان مشرکین نبوده است؟<sup>۶</sup> سپس با این استدلال که این نام خیلی به‌ندرت در نام‌گذاری‌های قبل از اسلام

1. Blachère, Ibid, 28.

۲. یعقوبی: ۸/۲؛ هم چنین نک: حسینی طباطبایی، خیانت در گزارش تاریخ، "نقد بیست و سه سال"، ۷۷/۱.

۳. ابن هشام: ۵۲/۱-۵۴؛ ابن سعد، ۹۱/۱؛ یعقوبی: ۷/۲.

۴. أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (۱) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ (۲) وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (۳) تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ (۴) فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ (فیل: ۵-۱/۱۰۵).

۵. ابن هشام، ۱۵۸/۱؛ ابن سعد، ۷۹/۱.

6. Blachère, Ibid, 29.

دیده شده، آن را فرضیه‌ای بی‌پایه و اساس دانسته و با استناد به این مطلب که در زمان حیات خود پیامبر(ص)، دو تن از عموهایش تنها با نام‌های ابوطالب و ابولهب خوانده می‌شدند، می‌گوید: «به سادگی می‌توان این‌گونه پنداشت که پیامبر آینده در طول دوره اول حیات، همان‌گونه که نزد اعراب مرسوم بود، با کنیه ابوالقاسم نامیده می‌شد و احتمالاً بعدها در دوران رسالتش بوده که به طور معمول محمد(ص) نامیده شد».<sup>۱</sup> بلاشر در این داوری برای تأیید نظر خود، جز این پندار و قیاس، سند و مدرک دیگری ارائه نمی‌دهد.

### کودکی پیامبر اسلام(ص)

بلاشر معتقد است با توجه به این‌که قرآن راجع به زندگی پیامبر(ص) در دوران پیش از بعثت، تقریباً هیچ چیز به دست نمی‌دهد،<sup>۲</sup> سیره در تدوین این بخش از زندگی آن حضرت، مطالبی را از منابع عربی-شُرک‌آمیز، یهودی-مسیحی و یا ایرانی اقتباس کرده است.<sup>۳</sup> او برای نمونه به داستان شق صدر اشاره می‌کند: بنا بر روایات، وقتی که پیامبر(ص) در کودکی از چهارپایان مراقبت می‌کرد، دو فرشته به او نزدیک شدند، او را به خواب فرو بردند و سینه او را گشودند، قلب او را خارج ساختند و با برف شستند، سپس دوباره آن را سر جایش گذاشتند.<sup>۴</sup>

روایت فوق که در بیشتر کتب حدیث و سیره اهل سنت آمده، از سوی برخی از محققین مسلمان، داستانی جعلی و ساختگی و یا روایتی در تفسیر و توضیح آیات اول سوره انشراح شناخته شده است.<sup>۵</sup> از نظر بلاشر نیز چه این افسانه به دین آباء و اجدادی اعراب مربوط باشد، چه یادآور یک حکایت خاخامی یا حتی مسیحی، مسلم است که این حکایت را مفسران مسلمان با تکیه بر عبارت شکافتن سینه در قرآن، ساخته‌اند.<sup>۶</sup> او به آیات سوره انشراح اشاره می‌کند که می‌فرماید: «آیا سینه‌ات را برای نگشودیم؟ و بار گرانت را از پشت برداشتیم؟ باری که بر پشت تو سنگینی می‌کرد».<sup>۷</sup> به نظر بلاشر عبارت گشودن سینه در این آیه استعاری و

1. Ibid.

۲. قرآن در سوره ضحی درباره دوران کودکی پیامبر(ص) اشاراتی دارد که بلاشر ذکری از آن نکرده است: اَلَمْ یَجِدْکَ یتیمًا فَاَوٰی... وَوَجَدْکَ غَایِلًا فَاَغْنٰی؟ (ضحی: ۸، ۶/۹۳).

3. Blachère, Ibid, 11.

۴. ابن هشام، ۱/ ۱۶۴-۱۶۵.

۵. نک: عاملی، ۳۲۵؛ زرگری نژاد، ۱۸۰؛ زریاب، ۹۰.

۶. Ibid؛ بلاشر به نام این مفسران اشاره‌ای نکرده است.

۷. اَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ (۱) وَوَضَعْنَا عَنَکَ وِزْرَکَ (۲) اَلَّذِیْ اُنْقَضَ ظَهْرَکَ (انشراح: ۱/۹۴-۳).

صرفاً بدین معناست که آیا روح تو را به ایمان نگشودیم و تو را از گناه بت‌پرستی رهایی بخشیدیم؟<sup>۱</sup>

### نوجوانی پیامبر اسلام

در خصوص دوران نوجوانی پیامبر(ص)، بلاشر معتقد است اطلاعات موجود در سیره، چندان ناچیز است که حتی در نوشته‌های مدح‌آمیز هم به سختی می‌توان مطلبی درخور توجه یافت. او این موضوع را که پیامبر(ص) پس از وفات پدر بزرگش توسط یکی از عموهایش به نام ابوطالب پناه داده شد، قطعی می‌داند و می‌نویسد: «ابوطالب بازرگان مرفهی بود که نزد هم‌شهریانش اعتبار بسیاری داشت و به‌زودی صاحب پسری به نام علی(ع) شد که ارادت عجیبی به پسرعمویش محمد(ص) یافت؛ با وجود این برخی از جزئیات مربوط به سیره این فرض را ایجاد می‌کند که محمد یتیم، زندگی و وضع و حال چندان خوشی نداشته است».<sup>۲</sup>

ذکر این نکته در این جا ضروری است که اگرچه قرآن<sup>۳</sup> و کتب سیره<sup>۴</sup> گفته‌های بلاشر درباره یتیمی پیامبر اسلام(ص) و کفالت او توسط ابوطالب را تأیید می‌کنند، اما گفته‌های او درباره وضع و حال حضرت محمد(ص) و ثروت ابوطالب و ... با آن چه در سیره آمده، مطابقت ندارد. در طبقات ابن سعد آمده که وقتی عبدالمطلب در گذشت، ابوطالب پیامبر(ص) را پیش خود برد و با آن که ثروتمند نبود، نسبت به پیامبر(ص) رفتاری محبت‌آمیز داشت.<sup>۵</sup> با این حال بلاشر تأکید سیره را بر این که پیامبر(ص) مسؤولیت سنگین نگهداری از گله‌ها را بر عهده داشت و ... مؤید این فرضیه می‌داند که پیامبر(ص) زندگی خوشی نداشته است.<sup>۶</sup> او هم‌چنین متذکر می‌گردد که نباید ریشه‌های یهودی- مسیحی این جزئیات را نادیده گرفت، چراکه به عنوان مثال موسی(ع) نیز قبل از این که از جانب خداوند برگزیده شود، چوپان بوده است؛ ادعایی که آشکارا فرضیه قبلی او را نقض می‌کند؛ خاصه آن که در ادامه می‌گوید انجام شغل حقیری چون چوپانی برای انبیا با هدف آمادگی آن‌ها برای رسالت بوده و برای تأیید حرف خود

1. Ibid.

2. Blachère, Ibid, 30.

۳. ضحی: ۶/۹۳.

۴. ابن هشام، ۱۷۹/۱؛ ابن سعد، ۹۶/۱، طبری، ۲/۲۷۷.

۵. ابن سعد، ۹۶/۱.

6. Ibid.

به روایتی منتسب به پیامبر اسلام (ص) اشاره کرده که فرموده است بیشتر پیامبران در دوره‌ای از زندگی خود چوپان بوده‌اند.<sup>۱</sup>

### سفر به شام

بنا بر روایات، پیامبر (ص)، در سن ۱۲ یا به روایتی ۹ سالگی، همراه عموی خود ابوطالب به شام سفر کرد و با راهبی «بحیرا» نام، دیدار داشت. راهب چند کلمه‌ای با وی سخن گفت و نبوت وی را به عمویش خبر داد؛<sup>۲</sup> برخی از مسلمانان معاصر مانند محلاتی و رشید رضا در صحت این روایت تردید کرده‌اند.<sup>۳</sup> به گفته بلاشر برخی از خاورشناسان از جمله اسپرنگر، کایتانی و بوهل نیز این روایت را نمی‌پذیرند؛ زیرا از نظر آن‌ها اطلاعاتی که سنت در این باره به دست می‌دهد، حاوی چنان اتفاقات شگفت‌انگیزی است، که به‌سختی می‌توان برای آن‌ها ارزش تاریخی چندانی قائل شد.<sup>۴</sup> بلاشر خود در مورد این موضوع چندان کاوش نمی‌کند و می‌گوید: «احتمال دارد که این افسانه در یک اتفاق واقعی ریشه داشته باشد. در این صورت می‌توان احتمال داد که این سفر به دمشق، اگر رخ داده باشد، حضرت محمد (ص) را به طور جدی تحت تأثیر مسیحیت قرار داده باشد».<sup>۵</sup> لیکن باید در نظر داشت که این سفر کوتاه نمی‌تواند

۱. Ibid؛ بلاشر روایت را نقل نکرده و منبع آن را هم ذکر نکرده است؛ ولی یقیناً به روایت زیر اشاره دارد: پیامبر فرمودند خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرموده مگر این‌که چوپانی گوسپندان را داشته است. اصحاب گفتند: ای رسول خدا، آیا شما هم چوپانی کرده‌ای؟ فرمود: آری من هم در مقابل دریافت چند قیراط برای اهل مکه چوپانی کرده‌ام (ابن سعد ۱/۱۰۰)؛ شایان ذکر است که محقق مسلمان، هاشم معروف حسنی این روایت را رد کرده و معتقد است ابوهیرره آن را ساخته تا بدین وسیله بر شغل خود (که چوپانی بود) شرافت بخشد. از نظر او پذیرفتن شغل چوپانی برای پیامبر (ص) با روایاتی که بر علاقه و توجه و مراقبت بیش از حد ابوطالب از پیامبر (ص)، دلالت دارند، قابل جمع نیست (نک: معروف حسنی، ۱/۶۹-۷۰).

۲. نک: ابن هشام، ۱/۱۸۰-۱۸۱؛ طبری، تاریخ، ۲/۲۷۷-۲۷۸.

۳. نک: محلاتی، ۱/۲۷۲-۲۸۰؛ رشید رضا، ۹۵.

۴. Ibid؛ لویی ماسینیون، خاورشناس فرانسوی (۱۸۲۳-۱۹۶۲) هم در اصل وجود چنین شخصیتی تردید داشته و او را شخصیتی افسانه‌ای تلقی کرده است. از نظر سوردل نیز اخباری که حاکی از این مسافرت‌ها هستند، همگی مشکوک می‌نمایند (نک: ماسینیون، ۸۱؛ Sourdel, 10)؛ هم‌چنین نک: وات، محمد پیامبر و سیاستمدار).

5. Blachère, Ibid, 31.

دست‌مایه‌ای برای نبوت و رسالت یک طفل باشد، خصوصاً که در گزارش همسفران وی نیز هیچ سخنی از آموزش پیامبر نرفته است.<sup>۱</sup>

### پیشینه اعتقادی پیامبر اسلام(ص)

بلاشر می‌گوید تفاسیر و نوشته‌های مدح‌آمیز، این نظر را که پیامبر(ص) در دوران نوجوانی و احتمالاً تا میان سالی در مراسم مربوط به آئین شرک، شرکت می‌جسته است، با انزجار رد می‌کنند؛ با وجود این او مسلم می‌داند که پیامبر اسلام(ص) در طی یک دوره طولانی از حیات خود، مذهب نیاکانش را دنبال می‌کرده است.<sup>۲</sup> بلاشر برای تأیید نظریه‌اش نخست به چند روایت و خبر موجود در منابع استناد می‌کند، اخباری از آداب و رسوم دوره جاهلی که الزاماً نه شرک‌آلود و نه غیر اخلاقی محسوب می‌شوند. او می‌نویسد: «عباس عموی پیامبر(ص)، بعد از درگذشت عبدالمطلب، "سقایب" یا امتیاز سیراب کردن زائران را به ارث برده بود. هم‌چنین اطلاعات سنتی به وضوح مطرح می‌کند که پیامبر(ص) از "اهل حُمس" بوده است».<sup>۳</sup> البته بلاشر منبع این خبر را ذکر نکرده و در بررسی منابع سیره نیز سندی دال بر تأیید این مدعای او یافت نشده است؛ به علاوه حدیث جُبیر بن مطعم در سیره ابن هشام نیز که اشاره‌ای به این مطلب دارد، در واقع نظریه بلاشر در مورد بت‌پرستی پیامبر(ص) را نقض می‌کند، زیرا در این روایت آمده است که: «پیش از نزول وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن حضرت را سوار بر شتر در عرفات مشاهده کردم که بررغم وابستگی "حُمس" بود، با مردم دیگر برای درک فضیلت حج در عرفات وقوف کرده و هنگامی که دیگران کوچ کردند، او هم با آنان حرکت فرمود».<sup>۴</sup> می‌توان احتمال داد که این سخن بلاشر مبتنی بر حدس و برداشت شخصی او از اطلاعات سیره درباره انجمن «حُمس» بوده باشد.

۱. بلاشر خود نیز در جای دیگری از کتاب *مسأله محمد* به این موضوع اشاره کرده است. Blachère, Ibid, 36.

2. Blachère, Ibid, 31.

۳. «حُمس» جمع «أحمس» به معنای سخت و متصلب در دین و جنگ است. بنا بر سیره از زمان عبدالمطلب قریش چون کعبه و حرم را در اختیار داشت، برای خود و منسوبان به خود امتیازاتی قائل شد که استفاده‌کنندگان این امتیازات را اهل «حُمس» می‌نامیدند. از جمله این امتیازات، ترک وقوف و افاضه عرفات بود و دیگر آن که اهل حُمس در حال احرام اجازه کشک ساییدن و روغن ریختن نداشتند و هم‌چنین در چادر پشمین نباید داخل می‌شدند (ابن هشام، ۱۹۹/۱؛ هم‌چنین نک: فیاض، ۵۹).

4. Ibid.

۵. ابن هشام، ۲۰۴/۱.

مستندات دیگر بلاشر نیز برداشت‌های شخصی او از آیاتی از قرآن است که به نوعی بر آیین گذشته پیامبر(ص) دلالت دارند. از جمله: «آیا تو را گم‌گشته نیافت و هدایت کرد؟»<sup>۱</sup> «و خدا بر تو کتاب و حکمت نازل کرد و چیزهایی به تو آموخت که از این پیش نمی‌دانسته‌ای و خدا لطف بزرگ خود را بر تو ارزانی داشت».<sup>۲</sup> «تو نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست».<sup>۳</sup>

البته باید توجه داشت که بنا بر استدلال سید جعفر عاملی خداوند در این آیه «فهدی» را با حرف «فا» بیان کرده که دلالت بر تعقیب بلافصل دارد (نه «ثم» که دال بر تعقیب با فاصله و مهلت است)؛ یعنی خداوند هدایتی بدون سابقه گمراهی و ضلالت، و در یک آن، ارزانی رسول اکرم کرده است.<sup>۴</sup>

بلاشر به عنوان آخرین استدلال می‌نویسد: «می‌توان چنین پنداشت که وجود شماری از بقایای آثار شرک در آیین اسلام می‌تواند در دل‌بستگی محمد(ص) به مذهب پدرانش ریشه داشته باشد»<sup>۵</sup>، اما برای اثبات این مدعا سندی ارائه نکرده، و با توجه به اشاره او در جای دیگری از کتاب مسئله محمد، باید مقصود او از باقی‌مانده‌های شرک در شماری از اعمال عبادی اسلام، مناسک حج در مکه باشد<sup>۶</sup> که البته این نظر بلاشر از دقت لازم و قوت و صحت برخوردار نیست؛ زیرا مناسک حج تداوم عبادتی توحیدی است که ابراهیم(ع) پرچم‌دار یگانه‌پرستی، با بنای کعبه در مکه بنیاد نهاد؛ و اگرچه این عبادت بعدها با سنت‌های شرک‌آلود عربی و غیرعربی درآمیخت، اما پیامبر(ص) مطابق آیات حج<sup>۷</sup> در حجة‌الوداع در سال دهم

۱. وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (ضحی: ۷/۹۳).

۲. وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (نسا: ۱۳/۴).

۳. مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ (شوری: ۵۲/۴۲).

۴. عاملی، ۳۲۹.

5. Blachère, Ibid, 31-32.

6. Blachère, Ibid, 14.

۷. وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۲۶) وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (۲۷) لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلِيمًا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكَلُوا مِنْهَا وَأَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ (۲۸) ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَلِيُطَوِّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۲۹) ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأَحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُشَلَّىٰ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳۰) حَنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ (۳۱) ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (۳۲) لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۳۳) وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا

هجرت آن را از آثار شرک‌آلود پیراسته<sup>۱</sup> خاصه آن که بلاشر خود در کتاب *مسأله محمد* چند بار به ارتباط بین دین اسلام با دین حنیف ابراهیمی اشاره کرده است.<sup>۲</sup> افزون بر این، بلاشر در جایی دیگر از این که روایات موجود در مورد «تحنث» پیامبر(ص) یکسان بوده و این واقعه توسط معاصران آن حضرت نیز تأیید شده، استنباط می‌کند که «پیامبر(ص) پس از ازدواج تا مدت‌های مدید، مبادرت به انجام آیینی می‌ورزید که با شرک حجازی‌ها متفاوت بوده است».<sup>۳</sup> از این رو برداشت بلاشر از این روایت، با نظریه او درباره شرک پیامبر(ص) تا دوره میان سالی که آن را قطعی دانسته و در این خصوص استدلال‌ات و استناداتی آورده، تناقض آشکار دارد.

### سواد پیامبر(ص)

عقیده مورد قبول مسلمانان این است که پیامبر (ص) خواندن و نوشتن نمی‌دانست؛ اما بلاشر معتقد است این نظریه از همان ابتدا متزلزل است، زیرا بر اساس یک برداشت نادرست از واژه «امی» استوار شده که چندین بار در قرآن به آن اشاره شده است. بنا بر تفاسیر، صفت امی به معنای «بی‌سواد» است، یعنی «کسی که نه خواندن می‌داند و نه نوشتن».<sup>۴</sup> اما از نظر او این لفظ به هیچ عنوان به معنای «بی‌سواد» نیست؛ بلکه به معنای «ناآگاه به الهامات یهودی و مسیحی» و «انسانی [است] که به جامعه کافران تعلق دارد».<sup>۵</sup> سپس برای تأیید نظر خود به آیه زیر اشاره می‌کند: «[یهود مدینه] می‌گویند: راه اعتراض مردم مکه بر ما بسته است و کس ما را ملامت نکند؛ اینان خود می‌دانند که به خدا دروغ می‌بندند».<sup>۶</sup>

يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِنَّهُمْ كَافِرُونَ (۳۴) الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمُ وَالْمُتَّقِينَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۳۵) وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ سَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعِ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۳۶) لَنْ نَبَالَ اللَّهُ لِحُومِهَا وَلَا دِمَائِهَا وَلَكِنْ نَبَالَ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتَكْبَرُوا اللَّهُ عَلَيْهَا هَذَا كُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ (۳۷) إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ حج: ۲۲-۲۶-۳۸.

۱. ابن هشام، ۶۰۲/۲؛ طبری، ۱۰۵/۱۷-۱۲۲.

2. Blachère, Ibid, 37, 104, 119.

3. Blachère, Ibid, 36.

۴. نک: طبری، جامع البيان، ۲۹۶/۱؛ بیضاوی، ۲۱۱/۵ و ۸۹/۱.

5. Blachère, Ibid, 32.

۶. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (آل عمران: ۷۵/۳).

بلاشر در کتاب «مقدمه‌ای بر قرآن» در این باره توضیحات بیشتری ارائه کرده است. او می‌نویسد: طبق عقیده مسلمانان، صفت امی مخصوصاً در بیان «النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ»<sup>۱</sup> در سوره اعراف، به معنای «بی‌سواد» است، تفسیری که برخی از خاورشناسان از قبیل آماری، کازیمیرسکی و مونته نیز آن را پذیرفته‌اند؛ اما به اعتقاد بلاشر به استناد آیه: «لَوْسْتَ خَدَائِيَّيْ كَهْ دَر مِيَانِ أُمِّيَانِ» پیامبری از خودشان مبعوث داشت تا آیاتش را بر آن‌ها بخواند و آن‌ها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمتشان بیاموزد...<sup>۲</sup> واضح است که منظور از کلمه «امی» در این آیه، هم‌چون آیات متعدد دیگر، اعراب کافر حجاز بوده‌اند که (اهل کتاب نبوده و) برخلاف یهودیان و مسیحیان، هیچ وحیی دریافت نکرده و بنابراین در جهالت از شریعت الهی زندگی می‌کرده‌اند. بلاشر برای تأیید نظر خود به روایتی از طبری منسوب به ابن عباس استناد می‌کند که از نظر او همین معنا را افاده می‌کند: «امیون کسانی‌اند که هیچ یک از پیامبران مرسل خدا و هیچ یک از کتب وحی شده او را بر حق نمی‌دانند؛ بلکه به دست خویش "کتابی" را می‌نویسند».<sup>۳</sup> سپس بلاشر نتیجه می‌گیرد که «نبی امی» در اینجا به معنای «پیغمبر بی‌سواد» نیست، بلکه «پیغمبر بیگانگان» (یا پیغمبر گروهی که کتاب آسمانی ندارند)<sup>۴</sup> معنی می‌دهد.<sup>۵</sup> او می‌نویسد: «صفت "امی" مشتق

۱. الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ... (۱۵۷) فَأَمِينُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (اعراف: ۱۵۸/۷).

۲. هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (جمعه: ۲/۶۲).

۳. طبری، همان، ۲۹۶/۱.

۴. کلمه "Gentils" در نزد عبرانیان به معنای «بیگانه» و در نزد عیسویان به معنای «کافر» است. شادروان رامیار در کتاب *در آستانه قرآن* (صفحه ۲۱)، این واژه را به معنای دوم گرفته و «پیغمبر بت‌پرستان» ترجمه کرده است؛ ولی با توجه به توضیحات بلاشر درباره ریشه لغوی این واژه، «پیغمبر بیگانگان» به مفهوم «بیگانه با کتب الهی» صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

۵. Blachère, Introduction au coran, 7-8. علاوه بر بلاشر خاورشناسان دیگری نیز واژه «امی» را به معنایی جز بی‌سواد گرفته‌اند؛ نلدکه در «تاریخ قرآن» به این نتیجه رسیده که «امی» دلالت بر جهل خواندن و نوشتن نمی‌کند، بلکه فقط نشان می‌دهد که پیامبر کتب عهد عتیق را نمی‌شناخته است. آربری در ترجمه قرآن خود واژه «النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ» از سوره اعراف را از ریشه امت پنداشته و آن را به صورت «پیامبر مردمی» ترجمه نموده است. هامیلتون گیب هم که کلمه «امی» را به معنای «غیر یهودی گرفته، در وصف پیامبر اسلام به النبی الامی» می‌نویسد: «یعنی پیغمبر غیر مربوط به یهود که بعدها توسط عامه مسلمین به پیغمبری که سواد خواندن و نوشتن نداشته، تفسیر شده است (گیب، ۷۹؛ Noldeke, 14; Arbery, 101).

از کلمه "امت" عربی است و یقیناً به کلمه عبری "امت‌ها عولام Ummôthā- Ôlām" "ملل جهان"، "بیگانگان" باز می‌گردد که یهودیان مدینه به خوبی آن را می‌شناخته‌اند.<sup>۱</sup> باید توجه داشت که این تعبیر مفهوم صریح عبارت «النبی الامی» را تغییر می‌دهد، زیرا واژه «الامی» در آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره اعراف مفرد است، نه جمع و اگر قرار بود قرآن از پیامبر بت‌پرستان یاد کند، تعبیر «النبی الامیین» را به کار می‌برد. به علاوه النبى بر «امی» اضافه نشده تا بتوان عبارت «النبی الامی» را به «پیامبر مردم دوره جاهلیت(بت‌پرست)» ترجمه کرد؛ بلکه این دو کلمه صفت و موصوف‌اند و در این صورت اگر امی به معنای مشرک گرفته شود، این ترکیب را باید «پیامبر بت‌پرست» ترجمه کرد و این نقض غرض خواهد بود.<sup>۲</sup> افزون بر این استناد بلاشر به روایت طبری نیز خالی از اشکال نیست؛ بنا بر گفته رامیار در کتاب در *آستانه قرآن*، طبری پس از این قول که «امیون کسانی هستند که هیچ یک از پیامبران مرسل خدا و هیچ یک از کتب وحی شده او را بر حق نمی‌دانند؛ بلکه به دست خویش کتابی را می‌نویسند»،<sup>۳</sup> در توضیح مطلب می‌افزاید که عرب این نظر را نمی‌پذیرد و «امی» را به معنای بی‌سواد و ناخوانا می‌داند، اما ظاهراً بلاشر تنها به قسمت اول سخن طبری استناد جسته و ذیل آن را نادیده گرفته است.<sup>۴</sup>

بلاشر هم‌چنین در رد نظریه کسانی که آیه: «تو پیش از قرآن هیچ کتابی نمی‌خواندی و به دست خویش کتابی نمی‌نوشتی؛ اگر چنین بود، اهل باطل به شک افتاده بودند»،<sup>۵</sup> را مستند بی‌سوادی پیامبر می‌دانند، می‌نویسد: معنای ریشه «تتلو» در اینجا «به آواز بلند خواندن» و «از حفظ خواندن» می‌باشد و بنابراین غرض از این آیه دقیقاً این است که محمد(ص) کتب کلیمی و مسیحی را از حفظ نداشته و یا رونویسی نکرده است و از این عبارت نمی‌توان فهمید که او بر خواندن و نوشتن قادر بوده یا نه؟<sup>۶</sup>

در رد این نظر بلاشر باید متذکر شد که واژه «کتاب» در اینجا اسم نکره است و در سیاق نفی آمده و از آن‌جا که به قول اهل ادب «نکره در سیاق نفی، افاده عموم می‌کند»، پس این

1. Blachère, Ibid.

۲. نک: حدیدی، "نقدی بر ترجمه بلاشر"، ۴۸؛ حسینی طباطبایی، *نقد آثار خاورشناسان*، ۱۱۳.

۳. طبری، همان‌جا.

۴. رامیار، پاورقی، ۲۱-۲۲.

۵. وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُّهُ بِمِیْنِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ (عنکبوت: ۴۸/۲۹).

6. Blachère, Ibid, 10.

واژه بر این که پیامبر(ص) پیش از بعثت هیچ کتابی را نخوانده و خطی ننوشته است، دلالت دارد.<sup>۱</sup> به علاوه، «کتاب» در لغت عربی به معنی مطلق «نوشته» است، خواه نامه باشد یا دفتر، مقدس و آسمانی باشد یا غیر مقدس و غیر آسمانی، مکرر در قرآن کریم استعمال شده و تنها در مواردی که کلمه «اهل» به آن اضافه شده و «اهل الکتاب» گفته شده، به معنای پیروان یکی از ادیان آسمانی به کار رفته است.<sup>۲</sup> نکته دیگر این که بلاشر تنها قسمت اول آیه مذکور را ترجمه کرده و برای قسمت دوم آیه «وَلَا تَخْطُءُ بِیْمِینِکَ» که صراحتاً بر عدم توانایی پیامبر اسلام(ص) بر نوشتن اشاره دارد، توضیحی ارائه نکرده است.

بلاشر می‌گوید این مطلب نیز که در زمان حیات پیامبر(ص) طبق احادیث، فقط حدود ۱۵ نفر در شهر مقدس (مکه) خواندن و نوشتن می‌دانسته‌اند،<sup>۳</sup> ریشه در همان تفسیر ناصحیح کلمه امّی دارد و در حقیقت، در یک مرکز بازرگانی مانند مکه، تعدادی قادر به خواندن و نوشتن بوده‌اند و برخلاف محیط بدوی که در آن کاتب و نویسندگان - که غالباً با رباخوار اشتباه می‌شد - منفور و شرمندۀ بود، در مرکزی بازرگانی مانند مکه و در طائف (شهر مجاور مکه) کسی که می‌توانست چیزی بنویسد و یا نوشته‌ای را بخواند، از احترام زیادی برخوردار بود.<sup>۴</sup> او در تأیید نظر خود به روایاتی از ابن سعد استناد می‌کند که می‌گوید مکانی که به وسیله مسلمانان مدینه زندانی شده بودند، می‌توانستند از زندان آزاد شوند بدان شرط که هر کدام به ده نفر از مردم مدینه خواندن بیاموزند.<sup>۵</sup>

فی الجمله بلاشر معتقد است پیامبر(ص) توانایی خواندن و نوشتن داشته است و برای تأیید نظر خود سه دلیل می‌آورد: اولین دلیل او، فراوانی واژه‌ها و اصطلاحاتی در قرآن است که مشغله‌های تجاری را منعکس می‌کند؛ استدلالی که بلاشر خود نیز بر سستی آن اذعان دارد؛<sup>۶</sup> زیرا قرآن، بازرگانان را مورد خطاب قرار می‌دهد و از زبان خاص خود آن‌ها استفاده می‌کند تا بهتر آن‌ها را تحت تأثیر قرار دهد. دومین دلیل بلاشر اطلاعاتی است که در سیره ارائه شده

۱. نک: حسینی طباطبایی، نقد آثار خاورشناسان، ۱۱۴.

۲. نک: مطهری؛ ۵۶۷-۵۶۹.

۳. بلاشر منبع خود را ذکر نکرده است، اما بلاذری با سند روایت کرده هنگام ظهور اسلام، در قریش فقط هفده نفر و از اوس و خزرج تنها یازده نفر نوشتن را می‌دانستند و نام آن‌ها را هم ذکر نموده است. (بلاذری، ۴۵۳-۴۵۶)؛ در فهرست منابع و مستندات بلاشر، نام بلاذری و اثر او نیامده است.

4. Blachère, Ibid, 6.

۵. ابن سعد، ۱۶/۲.

6. Blachère, Le problème de Mahomet, 32.

است، اولین مورد از این دست به واقعه حدیبیه در سال ۶ هجری/۶۲۷ میلادی باز می‌گردد که در بیشتر منابع اسلامی به این صورت نقل شده است: زمانی که پیغمبر و سهیل بن عمرو فرستاده مکیان تصمیم گرفتند پیمان‌نامه‌ای بنویسند، پیامبر(ص)، علی بن ابی طالب را فراخواند و گفت: «بنویس بسم الله الرحمن الرحيم». سهیل گفت: «من این را نمی‌شناسم بنویس باسمک اللهم». پیغمبر گفت: «بنویس باسمک اللهم» و علی(ع) نوشت. پس از آن پیغمبر گفت: «بنویس این صلحنامه محمد پیغمبر خداست با سهیل بن عمرو». سهیل گفت: «اگر تو را پیغمبر خدا می‌دانستم که با تو جنگ نداشتیم، اسم خودت و اسم پدرت را بنویس». پیغمبر گفت: «بنویس، این صلحنامه محمد بن عبد الله است با سهیل بن عمرو...»<sup>۱</sup> و در تاریخ طبری آمده است که «...گفتند اگر تو را پیغمبر خدا می‌دانستیم مانع ورود تو نمی‌شدیم، ولی تو محمد بن عبد الله هستی». پیغمبر گفت: «من پیغمبر خدا هستم و محمد بن عبد الله هستم». و به علی گفت: «پیغمبر خدا را محو کن». اما علی گفت: «نه، هرگز نامت را محو نمی‌کنم»؛ «پیغمبر صلحنامه را بگرفت- وی نوشتن خوب نمی‌دانست- و کلمه محمد را به جای پیغمبر خدا نوشت...»<sup>۲</sup> اکثر مفسرین مسلمان اتفاق نظر دارند که پس از امتناع حضرت علی(ع) از این که به دست خود نام پیامبر(ص) را محو کند، پیغمبر(ص) خود آن را محو کرد و سپس علی(ع) نوشت: «محمد بن عبدالله»؛ اما استناد بلاشر به روایت متفاوتی از این جریان، از قول بخاری است و به اولین اعتراض سهیل بن عمرو باز می‌گردد: وقتی که پیامبر منشی خود را خواند و املاء مقدمه نامه را با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز نمود؛ سهیل مانع پیامبر(ص) شد و گفت: «بنویس! همان طوری که [پیش از این] می‌نوشتی: "باسمک اللهم"»<sup>۳</sup>.

از نظر بلاشر واضح است که در این جا سهیل اشاره به نوشته‌ای قبل از هجرت و شاید هم پیش از بعثت می‌کند.<sup>۴</sup> البته باید توجه داشت که جمله «اكتب كما كنت تكتب» (بنویس، همان‌گونه که می‌نوشتی)، که بلاشر به سهیل بن عمرو نسبت می‌دهد، در هیچ یک از منابع شیعه نیامده و از اهل سنت نیز تنها بخاری آن را ذکر کرده است؛<sup>۵</sup> پس از بخاری نیز در قرن

۱. ابن هشام، ۳۱۷/۲؛ طبری ۶۳۴/۲؛ ابن سعد، ۷۷/۲.

۲. طبری، ۶۳۶/۲.

۳. بلاشر در «مقدمه‌ای بر قرآن» این مطلب را از قول بخاری آورده است (نک: بخاری، ۲۹۴/۱۵/۵۴/۳).

4. Ibid; Blachère, *Introduction au coran*, 10.

۵. بخاری، همان جا.

هشتم، ابن کثیر و سپس ذهبی نقل وی را آورده‌اند.<sup>۱</sup> از سایر سیره‌نویسان، گروهی به این بخش از سخن سهیل بن عمرو اشاره نکرده‌اند،<sup>۲</sup> گروهی چون واقدی و کلینی این جمله را به صورت «اكتب کما نکتب» (بنویس، همان‌گونه که ما می‌نویسیم)، آورده‌اند<sup>۳</sup> و گروهی دیگر که در اکثریت‌اند، از شیعه و اهل سنت، این جمله را چنین نقل کرده‌اند: «اكتب ما نعرف»، (چیزی که ما می‌شناسیم، بنویس).<sup>۴</sup>

افزون بر این، نکته قابل توجهی که بلاشر خود نیز در حاشیه بدان اشاره کرده، این است که فعل امر «بنویس»، در این‌جا، معنای «بنویسان» و «املا کن» نیز می‌دهد؛<sup>۵</sup> اما بلاشر معنای اول را ترجیح داده است.

دومین مورد از اطلاعات سیره که بلاشر در تأیید نظریه خود به آن استناد کرده، اخباری است که بازگو می‌کنند پیامبر(ص) به هنگام تنظیم وصیت‌نامه، تقاضا کرد یک استخوان کتف شتر (یا به عقیده دیگران یک صفحه کاغذ پوست) با یک دوات بیاورند تا وصیت‌نامه سیاسی خود را بنویسد،<sup>۶</sup> اما باید توجه داشت که این حدیث بر این که رسول خدا می‌خواست با دست خود چیزی بنویسد، صراحت ندارد؛ زیرا حتی اگر پیامبر می‌خواست در حضور جمع فرمان بدهد بنویسند، باز هم تعبیر «می‌خواهم برای شما چیزی بنویسم که گمراه نشوید»، صحیح بود.<sup>۷</sup> به هر حال بلاشر از این اطلاعات سیره، دست‌کم نتیجه می‌گیرد که نظریه بی‌سواد بودن پیامبر(ص) که به صورت متداول در اسلام مطرح بوده، از مقبولیت عام به‌دور است.<sup>۸</sup> ذکر این نکته در این‌جا ضروری است که اگرچه نظریه مشهور در میان علمای مسلمان این است که پیامبر اسلام(ص) پیش از بعثت کتابی نخوانده و مطلبی ننوشته است، اما برخی از علمای بزرگ

۱. ابن کثیر، ۳/۴۴۲؛ و ذهبی، ۲/۳۷۰.

۲. طبری، ۲/۶۳۴؛ ابن هشام، همان؛ ابن اثیر، ۲/۲۰۴.

۳. واقدی، ۲/۶۱۰؛ کلینی، ۲/۲۳۸.

۴. برای نمونه (نک: مسلم، ۳/۱۷۵؛ مفید، ۱۰۸)؛ نقد کامل این استناد بلاشر را (نک: مرتضوی، محمد، «کتابت رسول خدا(ص) قبل از بعثت از نظر بلاشر»، *مطالعات اسلامی: علوم قرآن و حدیث*، سال چهل و دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۹ش، کل متن).

5. Ibid.

۶. 32, Blachère, *Le problème de Mahomet*; (نک: طبری، ۳/۱۹۳؛ ابن سعد، ۲/۱۸۷).

۷. نک: مطهری، ۵۵۳؛ به این‌گونه تعبیرات در اصطلاح ادبی «اسناد مجازی» گفته می‌شود.

8. Ibid.

شیعه هم‌چون شیخ مفید، شیخ طوسی و علامه مجلسی معتقدند که آن حضرت پس از بعثت با اعجاز الهی توانایی خواندن و نوشتن یافته بوده است.<sup>۱</sup>

و بالاخره به عقیده بلاشر، آخرین دلیلی که به نفع دانش پیامبر(ص) درباره خواندن و نوشتن به زبان عربی وجود دارد، با این آیه از قرآن تأیید می‌شود: «و گفتند: این اساطیر پیشینیان است که هر صبح و شام بر او املا می‌شود و او می‌نویسدش».<sup>۲</sup>

در نقد این استدلال بلاشر می‌توان به توضیحات مطهری در ترجمه این آیه اشاره کرد که می‌نویسد: «این آیه صراحت ندارد که مشرکین مدعی بوده‌اند پیامبر خود آن مطالب را می‌نوشته است. کلمه "اکتتاب" هم به معنی نوشتن و هم استکتاب به کار می‌رود که عبارت است از این که شخصی از دیگری بخواهد که برای او بنویسد. ذیل آیه قرینه است که مقصود معنای دوم است؛ زیرا مضمون آیه این است: آن‌ها گفتند افسانه‌های پیشینیان را نوشته (یا دیگران برایش نوشته‌اند)، سپس هر بامداد و پسین بر او قرائت می‌شود. "اکتتاب" به صورت ماضی و "املا" به صورت جاری و مستمر ذکر شده است، یعنی چیزهایی که قبلاً آن‌ها را نویسانیده است، دیگران که سواد خواندن دارند، هر صبح و شام می‌آیند و بر او می‌خوانند و او از آن‌ها یاد می‌گیرد و حفظ می‌کند و اگر پیامبر(ص) خود خواندن می‌دانست، لزومی نبود که گفته شود دیگران هر صبح و شام بر او املا می‌کنند...».<sup>۳</sup>

بدین ترتیب از نظر بلاشر اطمینانی تقریبی وجود دارد که پیامبر(ص) بی‌سواد نبوده است؛ در عین حال وی اقرار دارد که هیچ نشانه‌ای در مورد میزان آشنایی پیامبر(ص) به خواندن و نوشتن در دست نیست.

### ازدواج با خدیجه

براساس سیره، علاقه خدیجه به پیامبر(ص) به خواستگاری و ازدواج با وی انجامید؛<sup>۴</sup> خدیجه(ع) زنی محترم و شریف و دانا بود که به سبب ثروت بسیار و شخصیت خانوادگی و عفت و پاکدامنی و سایر خصلت‌هایی که در او جمع بود، همه مردان قریش آرزوی همسری او را

۱. نک: مفید، اوائل المقالات، ۱۳۷؛ طوسی، ۱۲۰/۸؛ مجلسی، ۱۳۴/۱۶.

۲. وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (فرقان: ۵).

۳. مطهری، ۵۹۳.

۴. ابن هشام، ۱۸۹/۱؛ ابن سعد، ۱۰۵/۱؛ طبری، ۲۸۱/۲.

داشتند.<sup>۱</sup> روایات هم بر این مسأله تأکید دارند که پیامبر(ص) منزلت و احترام خاصی برای همسرش قائل بود و گواه این مدعا این است که در طول زندگی زناشویی با خدیجه همسر موقت یا دائم دیگری اختیار نکرد.<sup>۲</sup>

بلاشر ضمن تأیید این مطلب که پیامبر(ص) برای همسرش خدیجه احترام زیادی قائل بود، این سؤال را مطرح می‌کند که ماهیت دقیق احساس پیامبر(ص) در این ازدواج چه بوده است؟ سپس در پاسخ می‌نویسد: «بنا بر روایات خدیجه پانزده سال از محمد(ص) بزرگ‌تر بود و در نوشته‌های مدح‌آمیز، جذابیت‌های جسمانی این بانو هیچ‌گاه تحسین نشده است. توجه به این دو نکته و هم‌چنین در نظر گرفتن تمایل بسیار پیامبر(ص) به ازدواج‌های متعدد در سنین میان‌سالی و پیری مورخ را به این نتیجه سوق می‌دهد که ازدواج پیامبر(ص) با خدیجه بی‌شک باعث ظهور حالاتی شده بود که مطالعه آن در حوزه علم روانشناسی است.»<sup>۳</sup>

بلاشر در مورد این نظریه توضیح بیشتری ارائه نکرده، اما با توجه به اطلاعات سیره در خصوص زندگی زناشویی پیامبر(ص) با خدیجه(ع) که بلاشر خود نیز به آن اقرار دارد، به نظر می‌رسد بلاشر تنها براساس استنباط شخصی خویش، زندگی زناشویی آتی پیامبر را در ازدواج وی با خدیجه ریشه‌یابی کرده است. حال آن که درباره علل تعدد زوجات پیامبر(ص)، تحقیقات عالمانه‌ای به خصوص توسط شرق‌شناسان قرن بیستم صورت گرفته که در هیچ کدام نشانی از این استدلال بلاشر دیده نمی‌شود.<sup>۴</sup>

نکته دیگری که بلاشر به آن اشاره کرده این است که اگرچه پس از ازدواج با خدیجه، دوره پانزده‌ساله‌ای آغاز می‌گردد که اطلاعات مورخ در این مورد از اطلاعات متعلق به سال‌های قبل از ازدواج پیامبر(ص) نیز کمتر می‌باشد، با این حال شکی نیست که پیامبر(ص) که کودکی و نوجوانی سختی را پشت سر گذاشته بود، به واسطه این ازدواج به نوعی در رفاه قرار گرفت. مظلمی که در قرآن هم شاهدهی برای آن وجود دارد: «آیا تو را درویش نیافت و توانگرت گردانید؟»<sup>۵</sup>

۱. ابن هشام، ۱/۱۸۹.

۲. همو، ۱/۱۹۰.

3. Blachère, Ibid, 34.

۴. در این باره نک: شفیعی خوزانی، زیبا، "ازدواج‌های رسول گرامی اسلام (نقد و بررسی دیدگاه اسلام‌شناسان اروپایی)"، نامه تاریخ پژوهان، سال دوم و سوم، شماره ۸-۹، زمستان ۱۳۸۵ و بهار ۱۳۸۶، کل متن.

۵. وَوَجَدَكَ غَائِلًا فَأُغْنِي (ضحی: ۸/۹۳)؛ نک: Ibid.

### تحنث

به گفته بلاشر شکی نیست که هنگام ظهور علاقه مذهبی در پیامبر(ص)، که پایه‌گذاری اسلام را به دنبال داشت، وی در سنین میانسالی - بنا بر روایات چهل سالگی - بوده است.<sup>۱</sup> او به روایتی از سیره اشاره می‌کند که: «این مبلغ خدای یگانه(الله) هر سال، یک ماه را در غار حراء گوشه‌نشینی اختیار می‌کرد. قریش این گوشه‌نشینی‌ها را که در دوران جاهلی شناخته شده بود، تحنث می‌نامید. وی در این مدت فقیرانی را که نزد او می‌آمدند اطعام می‌کرد. پس از اتمام گوشه‌نشینی وی هفت بار یا بیشتر به طواف کعبه می‌پرداخت و در نهایت به خانه بازمی‌گشت».<sup>۲</sup> سپس می‌افزاید: از آن‌جاکه این روایت با اندک تفاوتی توسط دیگر شرح‌حال‌نویسان نیز نقل شده، می‌توان نتیجه گرفت که بنا بر همه شواهد، تحنث پیامبر(ص)، واقعیتی است که توسط معاصران وی تأیید شده و پذیرفتنی است.<sup>۳</sup>

### نتیجه

منبع اصلی بلاشر در تدوین شرح حال پیامبر اسلام(ص) در دوران پیش از بعثت، قرآن است. بلاشر در هر مورد ابتدا آیات مرتبط با یک موضوع را ذکر کرده، سپس برای رد یا اثبات یک فرضیه از روایات کتب سیره و تفاسیر هم‌چون *سیره رسول الله* اثر ابن اسحاق، *السیره النبویه* ابن هشام، *طبقات ابن سعد*، *تاریخ طبری*، *تاریخ یعقوبی*، *صحیح بخاری* و *تفسیر طبری* بهره برده است، اما سیره بلاشر مبتنی بر روایات نیست و از روایات تنها به منظور تأیید نظراتش و به صورت انتخابی و گزینشی استفاده کرده است. به علاوه، می‌توان گفت ملاک او در اعتماد به یک روایت یا رد آن، مطابقت آن روایت با قرآن و یا اطلاعات تکمیلی مربوط به حوزه زبان‌شناسی و تاریخ ادیان است و به این ترتیب بلاشر به نوعی صحت و سقم روایات را نیز سنجیده است. نکته جالب توجه این که بلاشر همواره اطلاعات تکمیلی را بر روایات مقدم داشته و نتایج او بیشتر مبتنی بر این نوع اطلاعات است.

بر رغم این که بلاشر در نظر داشته به کمک منابع معتبر، اطلاعات تکمیلی و تحلیل‌ها و استدلال‌ات منطقی، سیره‌ای صحیح و عالمانه و بدون جانب‌داری از پیامبر اسلام(ص) ارائه دهد،

۱. Blachère, Ibid, 35؛ هم‌چنین نک: طبری، ۲/۲۹۰-۲۹۱.

۲. ابن هشام، ۱/۲۳۶.

3. Blachère, Ibid, 35-36.

در برخی موارد روند استدلالات و نتیجه‌گیری‌های وی به گونه‌ای است که این شبهه را ایجاد می‌کند که اسناد و مدارک و مقایسه‌ها و ... همگی در جهت فرضیه‌ای است که از پیش در ذهن بلاشر نقش بسته بوده است. این پیش‌داوری‌ها در موضوعاتی چون پیشینه دینی پیامبر، سواد پیامبر و ... بر نحوه ترجمه یا برداشت او از آیات و روایات، آشکارا تأثیر نهاده، چندان که گاه به بی‌توجهی به قواعد ساده زبان عربی، نادیده گرفتن برخی روایات، تناقض‌گویی و برداشت‌های شخصی می‌انجامد.

### کتابشناسی

- قرآن کریم، ترجمه عبدالحمید آیتی.
- ابن اثیر، علی بن محمد (د ۶۳۰هـ)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر - دار بیروت، ۱۳۸۵هـ/۱۹۶۵م.
- ابن سعد، محمد (د ۲۳۰هـ)، *الطبقات الکبری*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰هـ/۱۹۹۰م.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دارالعلم، بی تا.
- ابن هشام، عبد الملک (د ۲۱۳هـ)، *السیره النبویه*، تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، *صحیح البخاری*، ترجمه عبدالعلی نور احراری، تربت جام، شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۸۶ش.
- بلاذری، فتوح البلدان، احمد بن یحیی، بیروت، دار و مکتبه الهلال، ۱۹۸۸م.
- بلاشر، رژی، *در آستانه قرآن*، ترجمه محمود رامیار، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ش.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر (د ۶۹۱هـ)، *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸هـ.
- حدیدی، «نقدی بر ترجمه بلاشر»، *ترجمان وحی*، سال اول، شماره دوم، اسفند ۱۳۷۶ش.
- حسینی طباطبایی، مصطفی، *نقد آثار خاورشناسان*، تهران، چاپخش، ۱۳۷۵ش.
- همو، *خیانت در گزارش تاریخ (نقد کتاب بیست و سه سال)*، تهران، چاپخش، ۱۳۶۶ش.
- ذهبی، محمد بن احمد، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام*، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۰هـ.
- رشید رضا، محمد، *محمد رسول الله (ص)*، بیروت، علمیه، ۱۳۹۵هـ.
- رسولی محلاتی، هاشم، *درس‌هایی از تاریخ تحلیلی اسلام*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱ش.

- زرگری نژاد، غلامحسین، تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۸ش.
- زریاب، عباس، سیره رسول الله، تهران، سروش، ۱۳۷۰ش.
- شفیعی خوزانی، زیبا، «زدواج‌های رسول گرامی اسلام (نقد و بررسی دیدگاه اسلام‌شناسان اروپایی)»، نامه تاریخ پژوهان، سال دوم و سوم، شماره ۸-۹، زمستان ۱۳۸۵ و بهار ۱۳۸۶ش.
- طبری، محمد بن جریر(د ۳۱۰هـ)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲هـ.
- همو، تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، ۱۳۸۷هـ / ۱۹۶۷م.
- طوسی، محمد بن حسن(د ۴۶۰هـ)، المبسوط فی فقه الامامیه، تهران، مرتضوی، ۱۳۸۷هـ.
- عاملی، جعفر مرتضی، سیره صحیح پیامبر اعظم(ص)، ترجمه محمد سپهری، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۱ش.
- فیاض، علی اکبر، تاریخ اسلام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵ش.
- کریمی نیا، مرتضی، «سیری اجمالی در سیره‌نگاری پیامبر اسلام(ص) در غرب»، سیره پژوهی در غرب؛ گزیده متون و منابع، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب، معاونت فرهنگی، ۱۳۸۶ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب(د ۳۲۹هـ)، الروضة من الکافی، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، انتشارات الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۲هـ.
- ماسینیون، لویی، سلمان پاک، ترجمه ابراهیم خلیلی، انتشارات البرز.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، مع التعالیق الحاج السید الجواد العلوی، الحاج الشیخ محمد الاخوندی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، بی تا.
- مرتضوی، محمد، «کتابت رسول خدا(ص) قبل از بعثت از نظر بلاشر»، مطالعات اسلامی: علوم قرآن و حدیث، سال چهل و دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۹ش.
- مسلم بن حجاج(د ۲۶۱هـ)، صحیح، الطبعة الثانية، تونس، دارسحنون، ۱۹۹۲م.
- مطهری، مرتضی، «پیامبر امی»، محمد خاتم پیامبران، تهران، انتشارات حسینیه ارشاد، ۱۳۴۸ش.
- معارف، مجید، «نقد و بررسی آراء رژی بلاشر درباره جمع و تدوین قرآن»، قرآن پژوهی خاورشناسان، شماره ۱، پاییز و زمستان ۱۳۸۵ش.
- معروف حسنی، هاشم، سیره المصطفی(نگرشی نوین بر زندگانی رسول اکرم(ص))، ترجمه حمید ترقی‌جاه، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۷۰ش.
- مفید، محمد بن محمد(د ۴۱۳هـ)، الارشاد، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۶ش.
- همو، اوائیل المقالات، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳هـ.

وات، ویلیام مونتگمری، محمد پیامبر و سیاستمدار، ترجمه اسماعیل والی زاده، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۴۴ ش.

یعقوبی، ابن واضح، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر، بی تا.

Arbery, Arthur, *The Coran Interpreted*, London, Oxford University Press, 1969.

Blachère, Régis, *Le Coran, traduit de l'arabe*, Paris, G-P. Maisonneuve-Max-Besson, 1957.

Ibid, *Introduction au coran*, Paris, Besson & Chantemerl, 1959.

Ibid, *Le problème de Mahomet, Essai de biographe critique du fondateur de L'Islam*, Paris, presses universitaires France, 1952.

Ibid, *Histoire de la littérature arabe: des origines à la fin du XVe siècle de J.-C.*, Volume 1-3, Paris, Adrien Maisonneuve, 1952.

Laoust, Henri, *Notice sur la vie et les travaux de Régis Blachère*, institut de France, 1977.

Larzul, Sylvette, "Blachère", *Dictionnaire des orientalistes de langue française*, Pouillon français, 2008.

Noldeke, Theodor, *Geschichte des Qoran*, Hildechein, Georg olms, 1981.